

« جلسه ششم: جهان در انتظار انقلاب »

۶/۱۰. پیدایش جهان شهر و ساز و کارهای دولت جهانی

امروز دنیا به صورت یک شهر بزرگ درآمده است که در آن همه شهروندان به یکدیگر احتیاج دارند. مواد اولیه در جایی است، نیروی کار در جایی است، دانشمندان در جایی است، بازار در جایی است، همه به هم احتیاج دارند و ساز و کارهای دولت جهانی در حال به وجود آمدن است. اینکه از این ساز و کارها درست استفاده میشود یا غلط بحث دیگری است. مثلاً از سازمان ملل استفاده میکنند برای سلطه بر ملت‌های فقیر، این سر جای خودش اما اینکه ساز و کارهایی به وجود آمده که بشود یک دولت جهانی را به وجود آورد واقعیت دارد. یک روزی اگر دولت حقیقی هم به وجود آید میتواند از این ساز و کارها استفاده کند. حداقل ذهنیت مردم جهان الان آماده شده برای پذیرش دولت جهانی. همین الان مسابقه فوتبال که میدهند میگویند فیفا گفته است که با این مقررات باید داوری کنید، این در حقیقت یک قدرت فرامنطقه‌ای است دیگر. یک قدرت فراتر از یک کشور است.

۶/۱۱. پیدایش سازمان‌های جهانی

انواع سازمان‌های جهانی به وجود آمده است؛ در اقتصاد، در سیاست، در فرهنگ، در خیلی از امور دیگر سازمان‌های جهانی به وجود آمده که وجود آنها اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً یک سازمانی باید فرکانسها را تنظیم کند که چه کشوری بتواند از چه فرکانسهایی بتواند امواج خودش را ارسال کند و تداخل با کشورهای دیگر پیدا نکند. این لازمه استفاده از این ابزار است. یک پدیده‌ای که امروز به وجود آمده و در گذشته وجود نداشته و نتیجه ارتباطات بین‌المللی است، پیدایش وجدان جهانی است. امروز مردم دنیا به قضاوت میرسند و بر اساس قضاوت خودشان یک رفتاری را از خودشان نشان میدهند و وجدان جهانی یک نقش بزرگ ایفا میکند. الان آمریکا بمب اتمی دارد، این دیگر تئوری نیست، اینکه آمریکا به کره ماه رفت یا نه مورد سوال است و برخی میگویند نرفته و خودش میگوید رفته ام اما اینکه آمریکا بمب اتمی دارد مورد سوال نیست، دیدید که در ناکازاکی زدند و کشتند. چرا نمیتواند از بمب اتمی علیه ما استفاده کند؟ بالاخره دشمن ماست دیگر. از عواقبش از نظر وجدان جهانی ترس دارد، بعداً با مردم خودش چکار کند؟ با مردم اروپا چکار کند؟ با مسلمانان چکار کند؟ این عواقب اگر نبود خب استفاده میکرد. انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها آمدند حمله کردند عراق را گرفتند، در خود لندن تظاهرات ضدجنگ میشود و میگویند چرا رفتید گرفتید؟ آنها میدانستند که دارند نفت می‌آورند برای سفره‌شان و سفره رنگی تری پیدا خواهند کرد ولی می‌گویند وجدان ما قبول نمیکند که شما این کار را بکنید.

۶/۱۲. پیدایش چرخه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی، پیدایش چرخه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی است. بالاخره وقتی وسایل ارتباطات مختلف به وجود آمد، احتیاج به تنظیم مقررات در تنظیم فرکانسها به وجود آمد، باید یک موسسه بین‌المللی ایجاد شود و در داخل آن موسسه باید چرخه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی ایجاد شود. این یک تحول جدید است و برای پس از انقلاب صنعتی است.



در نقشه نوآوری نگاه

در نقشه نوآوری نگاه

۶/۱۳. افزایش آمیزش نژادها

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی، افزایش آمیزش میان نژادهای بزرگ است. الان خانواده‌هایی از یک طرف دنیا آمده و پدر از یک طرف دیگر دنیا و بچه‌ها هم در جاهای دیگری زندگی می‌کنند.

نژاد گونه تمدن اسلامی در دنیا دارد افزایش می‌یابد؛ این نه خوب است و نه بد، مهم نیست که ما رنگ پوستمان یا رنگ مویمان چه باشد! اینها اصلاً اهمیتی ندارد. من از جهت اهمیت نمی‌گویم از جهت واقعیت دارم عرض می‌کنم. از بس میان نژادهای بزرگ دنیا دارد آمیزش صورت می‌گیرد، نژاد گونه تمدن اسلامی که ما هستیم در حال افزایش است. انسان‌هایی که از نظر نژادی بین نژادهای مختلف هستند. نه به بلندی آنها نه به کوتاهی آنها، نه به سفیدی آنها نه به سیاهی آنها.

۶/۱۴. حذف جغرافیا در نظام اداری

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی، حذف جغرافیا در نظام اداری است. مخصوصاً امروز! شما اگر در لندن زندگی کنید و به اداره مخابرات زنگ می‌زنید و می‌گویید ماه گذشته مقدار قبض من چقدر شد؟ اپراتوری که به شما جواب میدهد در دهلی نشسته است. اپراتور محلی را گرفته‌اید یا نه اپراتور بین‌المللی. بعد می‌گویید که لطفاً چاپش را هم برای من بفرستید، صبح پست آنرا به درب خانه شما می‌آورد، او به کامپیوتر دستور داده است و کامپیوتر برنامه ریزی کرده و صبح درب خانه شماست. اگر کانادا باشید زنگ می‌زنید به مطب پزشک، منشی‌ای که به شما جواب میدهد در آفریقا نشسته است. مثال بمبئی به خاطر این است که اگر می‌خواهد یک اپراتور استخدام کنید در لندن باید حداقل ماهی دوهزار پوند بدهد، اینجا با صد دلار مسئله اش حل میشود. دلار، نه پوند. آن آقای دکتر هم منشی گرفته در آفریقا نشسته و با ۱۰۰ یا ۲۰۰ دلار این کار را برای آن پزشک انجام میدهد. به جای اینکه ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ دلار در کشورش به منشی پول بدهد. این فرآیند دارد در دنیا گسترش پیدا میکند.

۶/۱۵. سیستم ارتباطات بین‌المللی

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی همین سیستم ارتباطات بین‌المللی است. بله این سیستم الان ظالمانه و تحت کنترل قدرت‌های جهانی است و به نفع قدرت‌های جهانی عمل میکند. اما این به این معنا نیست که وجود یک سیستم ارتباطات بین‌المللی ذاتاً بد باشد. اینطور نیست میتواند یک سیستم ارتباطات بین‌المللی وجود داشته باشد ولی پیام حق را در دنیا منتشر کند. همین الان اگر ما رادیو تلوزیون نداشتیم این نظام را تا امروز نداشتیم. شما پیام امام و مقام معظم رهبری را به وسیله رادیو تلوزیون در جامعه منتشر میکردید. خود این سیستم ارتباطات بین‌المللی داستانی است که آدم اگر بخواید درباره اش صحبت کند، حداقل یکی دو ساعت وقت می‌برد.

۶/۱۶. جهانی شدن و مسئله شمال و جنوب

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی مسئله شمال و جنوب است؛ شمال ثروتمند و جنوب فقیر. علت اینکه می‌گویند شمال آن است که کشورهای اسکاندیناوی شمال کره زمین قرار دارند و کشورهای ثروتمند اروپایی آنجا هستند، آمریکا و کانادا هم در سمت قطب شمال هستند و روسیه هم که تا اندازه‌ای صنعتی و



ثروتمند است هم باز در قطب شمال است. بقیه دنیا همان جنوب شهر دنیاست و بقیه فقرا و سرگشتگان هستند. بقیه استثمارشدگان هستند. این وضعیت هم در دنیا وجود دارد: وضعیت نامتعادل توزیع ثروت در جهان.

ببینید چه چیزهایی گفتیم: **خرد جمعی بالا رفته، آموزش عمومی بالا رفته، سیاست تعمیم یافته، ساز و کارهای دولت جهانی به وجود آمده، تعصبات دینی تضعیف شده و نابسامانی و بی عدالتی در دنیا گسترش پیدا کرده.** همه اینها باهم شده است ها!

۶/۱۷. بت شکنی و خدانشناسی

یکی دیگر از تحولات ملازم انقلاب صنعتی بت شکنی و پیدایش زمینه مناسب برای خدانشناسی است. دیگر آن خدایانی که انسانها برای خود آفریده اند شکسته شده اند. الان هم اگر یک هندو در راجستان به یک بت سجده میکند، از آن بررسی که تو واقعا فکر میکنی که این بت دنیا را آفریده میگوید نه! میگویند پس چرا سجده میکنی؟ میگویند این یک نماد است. نمیتواند به راحتی از اعتقاداتی که دارد دل بکند ولی قبول دارد که این اعتقاد درست نیست. الان به یک هموطن محترم و عزیز زرتشتی بگویند که تو این آتش را میپرستی میگویند نه! یک روزی میگفت آره اما امروز میگویند نه معلوم است که او را نمی پرستم. خرد مردم بالا رفته است و دیگر نمیگویند که آتش دنیا را ایجاد کرده بلکه او را نمادی میداند که تقدس دارد. **زمینه مساعد شده است برای اینکه خدایی که ما را آفریده است به دنیا معرفی کنیم. عصر پرستش خدایانی که آفریده انسان بودند سپری شده و اینها دارد کلا به کنار میرود.** الان به یک مسیحی بگویند تو تثلیث را قبول داری میگویند نه، من خدا را قبول دارم اما نه خدایی که کلیسا میگوید ابن و اب و روح القدس، من اینها را قبول ندارم اما خدای یگانه را قبول دارم. اینجاست که اگر بتواند آن خدایی که اسلام مطرح میکند که پیراسته از هرگونه شرک است در دنیا مطرح شود میتواند زمینه بسیار مساعدی در دنیا به وجود آید.

۶/۱۸. مسئولیت جهانی

اینرا دیگر باید روشنفکران، علما و آزادگان دنیا مطرح کنند. **ما قدرت های جهانی ای داریم که مسئولیت جهانی ندارند.** یک نمونه اش رئیس جمهور امریکاست که حداکثرش در ادبیات میگویند که پاسخگوست در برابر مجلس سنای امریکا. **آیا رئیس جمهور امریکا که در تمام دنیا دخالت میکند در مقابل افکار عمومی دنیا مسئول است؟** در مقابل مردم آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین مسئول است؟ ابد! هیچ مسئولیتی ندارد! یک قدرت بدون مسئولیت. اینرا درباره رسانه ها گفتند اما این درباره خود زمامداران غرب حاکم است. قدرت جهانی دارند ولی مسئولیت جهانی ندارند.

جهان در انتظار انقلاب

من حیث المجموع شرایط به این سمت رفته است که **زمینه های یک انقلاب جهانی در حال آماده شدن است از همه نظر.** اما این انقلاب جبراً اتفاق می افتد؟ ابد! هیچ چیزی در تاریخ جبراً اتفاق نمی افتد. این بستگی دارد که علمای دنیا، روشنفکران دنیا، آزادی خواهان دنیا چگونه از این فرصت استفاده کنند. در این میان مسئولیت شیعیان سنگین است و در میان شیعیان مسئولیت علمای شیعه و روشنفکران شیعه ای که آزاده باشند، یعنی ذهنشان اسیر تئوری های القایی نباشد، مسئولیت خیلی سنگینی دارند. به شرط عمل کردن به این مسئولیت سنگین، امکان انقلاب جهانی وجود دارد.

شش انقلاب و شعار لا إله إلا الله

پیش از انقلاب جهانی، شش انقلاب رخ داده است که این شش انقلاب یک «لا إله إلا الله» را در تاریخ نوشته اند.

انقلاب مشروطه انگلیس

اولین انقلاب، انقلاب مشروطه انگلیس است. یک موقعی قبل از این تحولات فرض بر این بود که پادشاه هر غلطی خواست میتواند بکند و کسی حق ندارد بگوید بالای چشم او ابرو است. آقا محمد خان قاجار می‌رود به کرمان و می‌گوید کور کنید، کور میکنند. بحث حقوقی و قضایی وجود نداشت، شاه دستور داده کور میشود. این بودند پادشاهان. انقلاب مشروطه انگلستان یک علامت سوال جلوی قدرت پادشاه قرار داد. گفت ما هم آدم هستیم، تو در این جزیره آمدی ما هم آمده ایم. اصلاً ما خودمان تو را آورده ایم. تو در دنیا شلوغ کاری میکنی ما هم میکنیم. ما کمپانی‌ها که کم آدم‌هایی نیستیم! بنابراین بیا با هم همکاری کنیم. زورشان به قدرت پادشاه نرسید، عوام را هم وارد کار کردند؛ کرامول. اتفاقاً یهودی‌ها در زمان کرامول وارد جزیره انگلیس شدند. بعد هم با شکست شاه نتیجه اش شد مجلس سنا و مجلس عوام چون عوام هم به شکلی شرکت داشتند. به این کار ندارم که کارهای اینها درست است یا غلط، معلوم است که غلط است، دارند دنیا را به آتش میکشند، اما به این کار دارم که قدرت شاه در مقابل علامت سوال قرار گرفت و اینطور نیست که هرکار بخواهد بکند بکند. یک کسان دیگری هم باید نظر بدهند. کسان دیگری هم باید حرف بزنند، حرف آخر را پادشاه بزند.

انقلاب آمریکا

انقلاب بعدی که به یک معنا انقلاب هست و به یک معنا انقلاب نیست، به یک معنا پروسه است و به یک معنا پروژه آن چیزی است که به آن انقلاب آمریکا می‌گویند. به هر حال ریختند و قاره آمریکا را تصرف کردند، اسمش را هم کشف گذاشتند. انگار پای انسان به این قاره نرسیده و اینها اولین انسانهایی هستند که وارد این قاره شدند. میلیون‌ها نفر آنجا زندگی میکردند که قتل عامشان کردند، چه کشف کردنی؟ قبل از آنها مسلمانان به آنجا رفته بودند! اصلاً جزایر کاراییب همان جزایر غرائب است. چون مخرج غین ندارند، از کا استفاده میکنند لذا غرائب شده کاراییب. مردم آنجا مسلمانند، شیعه هم هستند و روز عاشورا تعطیل است. البته آن مردم الان به علت کثرت مهاجرت به آنجا اقلیت شده اند. به هر حال قاره آمریکا را گرفتند، قاره ای که سرزمین وسیع و آب فراوان داشت. نفت آن سطحی بود و اولین چاه نفت در آمریکا در آشپزخانه حفر شد، شخصی قصد داشت برای دفع فاضلاب در آشپزخانه چاه بزند که به نفت رسید و دید ماده ای قابل اشتعال است. یکی از اساتید ژئوپولیتیک میگفت تا مدتها در آمریکا تصورشان این بود که نفت مربوط به چاه آشپزخانه است، در چاه آشپزخانه چاه می‌زدند و به نفت می‌رسیدند. در آمریکا ۶۰ متر می‌کنند و به نفت میرسیدند ولی ما الان برای آب داریم ۱۰۰ متر چاه میکنیم. نفت فراوان، آب فراوان، سرزمین فراوان، به تدریج یک قمری به وجود آمد برای انگلستان که این قمر از آن کره ای که باید به دورش بچرخد خیلی بزرگتر بود و واضح بود که دیگر نمیشود اینگونه اداره اش کرد.

یکی از دلایلی که اینها در این ۳_۴ دهه موفق بودند این است که آینده نگری میکنند. در زبان فارسی ضرب المثلی داریم که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. نمی‌ایستند تا یک بلایی سرشان بیاید و برای آن تدبیر کنند، از قبل فکر میکنند که این روند به کجا میرسد و اگر میخواهد یک بحرانی به وجود بیاید چکار باید کرد. چند قرارداد و قانون سفت و سخت علیه صادرات کالاهای آمریکا منعقد کردند، ایالت‌های مستعمره نشینی که برای خودشان بود. بعد هم ناگهان طبل‌های جنگ را به صدا درآوردند و جنگ‌های استقلال را شروع کردند که ظاهرش جنگ با انگلستان است. یک عده هم داوطلب شدند و جنگیدند. ارتش انگلستان در دو نوبت به استقلال طلبان پیوست؛ ۱. داوطلب‌ها به خانه رفتند و ارتش انگلستان که یک ارتش حرفه ای قسم خورده است به ارتش آمریکا بدل شد و اسم انگلستان محو شد و شد اسم آمریکا. اما در اعلامیه استقلال آمریکا از انگلستان، جفرسون ظاهراً نوشت که ما باید دنیا را متقاعد کنیم که دوستان صمیمی و دشمنان شجاعی هستیم. خطاب به



مشاوره و آموزش
انسان آینده

دنیا و بشریت دارد میگوید. خب حالا این دولت جدید، این بچه را که زاییده اند چگونه بزرگش کنند؟ سوال این است. گفتند مستقل شد و از بریتانیا جدا، هنوز کانادا رسماً فرماندار دارد و جدا نشده. خب چگونه آمریکا را اداره کنیم؟ اگر بگوییم پادشاه، کدام خاندان، کدام سلسله؟ اینجا پادشاهی نداشته که! اینجا سرزمینی بوده که تسخیر شده. آمدند نظامی اختراع کردند به نام جمهوری. گفتند هر چهار سال یکبار انتخاب میکنیم و یک چهارسال هم میشود که تمدید شود. حالا این دوز و کلکی که درست کردند، کارت الکترا ل و دو حزب هم بیشتر نباید باشد، جمهوری خواه و دموکرات به این چیزها کاری ندارم. به این کار دارم که برای اولین بار دارند میگویند بدون شاه میشود زندگی کرد! اینکه نماد قدرت را تغییر دادند و نهاد قدرت دست کسان دیگری است جای خودش، این بحث هایی است که مربوط به تجزیه و تحلیل روابط قدرت در آمریکا است و درست است. بله رئیس جمهور میشود و به صلابه اش هم میکشند، نهاد قدرت چیز دیگری است. اما برای اولین بار دارد مطرح میشود که اصلاً مردم هستند که منشأ حق و قدرت هستند و این مردم هستند که باید تصمیم بگیرند. این همان حرفی است که اسلام در فلسفه امامت گفته است. امامان کودتا نمیکنند، امامان با حمله نظامی جایی را تسخیر نمیکنند و بعد پادشاه آنجا بشوند، امامان تلاش میکنند مردم آگاه و آزاد بشوند. مردم آگاه و آزاد که به خودآگاهی و خداآگاهی رسیده اند، امام زمانشان را بشناسند و از او تبعیت کنند تا نظام امامت شکل بگیرد. مثل نظام پیغمبر در مدینه. پیغمبر مدینه را با نیروی نظامی فتح نکرد، مردم مدینه بودند که پیغمبر را به مدینه دعوت کردند و از او حمایت کردند. یا حکومت حضرت علی. این حرف را اسلام زده است که مردم باید تعیین سرنوشت خودشان را در دست خودشان داشته باشند ولی عملاً اولین بار اینجا زده میشود که بله حق با مردم است.

انقلاب فرانسه

تأثیر انقلاب آمریکا بر روی انقلاب فرانسه زیاد بود. فرانسوی ها جدی گرفتند. خود داستان فرانسه یک داستان بسیار مهم در تاریخ است، من در کتاب اسلام و سکولاریسم آورده ام؛ فرانسه همیشه میان سندان آراگون و کاستیل و چکش انگلستان قرار داشت و این دو نمیگذاشتند که مردم راحت زندگی کنند و تصمیم خودشان را بگیرند. در فرانسه انقلاب شد، باور کردند که میشود نظام جمهوری تشکیل داد و برای مدتی کار به دست مردم کوچ و خیابان افتاد. این همان مدتی است که اسم آنرا دوران وحشت گذاشتند. اما وحدت کی؟ وحدت امرای سکولار حاکم بر اروپا، نه وحشت مردم! مردم قدرت در دستشان بود! خودشان بعداً اعتراف کردند که میزان کشتاری که بعد از دوران وحشت کرده بودند، بیشتر از آدم کشی هایی بود که در دوران وحشت شد. به هر حال ریختند و کاخ ورسای را محاصره کردند و لویی خواست فرار کند و دستگیر شد و پادشاهان اروپا مردم فرانسه را تهدید کردند و اینها هم به این فکر رسیدند که اگر ما پادشاه را بکشیم آنها ول میکنند چون دیگر وجود ندارد که بخواهند برای آزادی آن به ما فشار آورند. پادشاه را اعدام کردند اما نمیدانستند که دعوا بر سر پادشاه نیست بلکه دعوا بر سر اعتقاد است. تو میگویی من مسیحی ای هستم و اعلامیه صریح میدهی که فرانسه به وجود متعالی به نام خدا معتقد است و من با این مخالفم! تو باید سکولار بشوی، بعد انقلاب تو انقلاب کبیر خواهد شد. من نون انقلاب کبیر را میخورم. همینطور هم شد، ول نکردند آنها را تا حاکم شدند. به هر حال اتفاق بزرگی در فرانسه افتاد؛ به نظام سلطنتی پایان داده شد.

در جنگی که میان فرانسه و ؟ رخ داد، در حقیقت جنگ میان فرانسه و ؟ نبود بلکه جنگ میان اروپای مسیحی و اروپای سکولار بود، من اینگونه فکر میکنم، شاید اشتباه میکنم وگرنه چرا لشکر فرانسه وقتی به مرزهای روسیه میرسد نصف آن غیرفرانسوی هستند؟ اینها کی هستند؟ چی میخواهند؟ من اینگونه میفهمم که اروپای مسیحی میخواهد از ایمان خودش دفاع کند و دارد با اروپای سکولار میجنگد. من اینطور میفهمم. هم جنگ های ۳۰ ساله را در این راستا می بینم، هم انقلاب فرانسه را و هم جنگ جهانی اول و دوم را در این راستا می بینم. البته اینها داستان های خودشان را می گویند ها، می گویند یک آدمی پیدا شد که در دیری زندگی میکرد، در اتریش بعد وارد آلمان شد و یک تبلیغاتچی خیلی خوبی هم به نام گوبلز داشت که مردم را سحر کردند، در انتخابات رأی آورد. به قدری مردم آلمان را خوب سحر کردند که وقتی اینها در جنگ شکست خوردند مرد در آلمان کم آمد و از ترکیه وارد کردند. این حرف اینهاست دیگر. من باور نمیکنم بشود به این



مجله پژوهش‌های انقلاب اسلامی

سادگی همه مردم را دیوانه کرد. تو یک چیزی را داری پنهان میکنی! نمیگویی چرا اینها از او تبعیت کردند! فداکاری ای که آلمانی‌ها در جنگ جهانی دوم کردند از فداکاری ما در جنگ تحمیلی بیشتر بود! ما چه زمانی مرد کم آوردیم؟! اینطور نبود که انقدر جوانان ما کشته شوند که مرد کم بیاید و ناچار شویم از کشورهای دیگر بیاوریم. ما این وضعیت را نداشتیم. آنجا این وضعیت به وجود آمد! من اینجا در راستای همان جنگ پنهانی آوری نگاه می‌بینم که میان ایمان انسان متمدن کهن اروپایی و انسان تازه به میدان رسیده سکولار اروپایی است. حرف اصلی را هم آنهایی که غالب هستند اجازه نمیدهند زده شود. آنهایی که مغلوب هستند زبانشان بریده است. ویلیام شایرر در کتاب ظهور و سقوط رایش سوم میگوید، به هیچ وجه مهم نیست، وقتی که ما پیروز شدیم، کسی در این باره سوالی نخواهد کرد. یعنی اینکه وقتی ما پیروز شدیم اجازه نمیدهیم کسی سوال کند. آنهایی که مغلوب هستند زبانشان بریده است، آنهایی که عالم هستند هم تاریخ را طبق روایت خودشان میگویند. حق مطلب را که نمی‌گویند. غیر از این هم نباید انتظار داشته باشیم. هیچکس نمی‌آید وقتی غالب شد، نقاط ضعف خودش را بگوید، همه نقاط قوت را میگویند.

انقلاب روسیه

در همین گیر و دار، از ملازمات انقلاب صنعتی، انقلاب اجتماعی بود. رشد طبقه سه (متوسط)، آگاهی بیشتر، آموزش بالاتر، تقویت خرد جمعی، طبیعی بود که مردم الکی زیر بار زور نروند. روسیه آماده انقلاب شده بود. انقلاب روسیه ابدأ انقلاب مارکسیستی نبود. اصلاً مارکسیسم مخلوق انسان روس نبود. مارکسیسم را مارکس اختراع کرد، مارکس هم این کار را در آلمان نکرد. یک طوری میان ما تبلیغ میکنند که میگویند کتاب کپیتال مارکس را فلانی به زبان آلمانی خوانده، انگار این کتاب به آلمانی نوشته شد، کتاب کپیتال و همه آثار مارکس در انگلستان نوشته شد. مارکس در ۳۱ سالگی به لندن رفت، برخلاف تئوری خودش با یک بچه بورژوا که پدرش کارخانه پارچه بافی داشت در منچستر، یعنی انگلستان مشترکاً نشست و این سازه فکری را اختراع کردند، من فکر میکنم برای ایجاد نظام جهانی دو قطبی که هفتاد سال دنیا را اداره کردند. اینرا بگذارید در پراگماتیک گوشه. انقلاب روسیه آغاز شد و روسیه آماده انقلاب بود، رهبر انقلاب هم یک روحانی مسیحی بود به نام گاپون ولی لنین از لندن، حالا برخی با اغراق میگویند یک دستش کتاب کپیتال مارکس و یک دستش یک چمدون پول، وارد سن پترزبورگ شد و یک شبکه هم از آن حمایت میکردند. این بار دیگر با شعارهای فوق العاده افراطی (همراه بود). طوری تبلیغ کرده بودند که یادم است یک جوانی پیش از انقلاب میگفت اگر یک روز صدر هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی نان و کره بخورد به جای نان و پنیر، تمام مردم اتحاد جماهیر شوروی، همه نان و کره میخورند. بعدها ما فهمیدیم که موسکو سیستم آب گرم مرکزی دارد، یعنی احتیاجی ندارد هرخانه برای خودش آب گرمکن داشته باشد ولی باکو آب سالم ندارد. معلوم شد که عدالت مارکسیستی هم یعنی این!

انقلاب چین

به دنبال انقلاب (روسیه، انقلاب) چین (هم رخداده) که آن هم به شکلی مارکسیستی بود و البته با مداخلاتی چینی.

انقلاب اسلامی ایران

این انقلابها یک «لا» بزرگ گفتند، یک «لا إله إلا الله» در مقیاس کره زمین! براساس تئوری اینها اصلاً نباید یک انقلاب دینی رخ میداد. براساس تئوری اینها اصلاً نباید یک انقلاب دینی رخ میداد. براساس تئوری مارکسیستی که دنیا باید میرفت به سمت انقلاب جهانی سوسیالیستی. طبقه پرولتر باید دنیا را میگرفت و دولت هم محو میشد. غیر از این است؟ آن آینده نگری سوسیالیستی چنین بود. براساس آینده نگری لیبرالیستی و کاپیتالیستی



اش هم میگفتند دین و جادو همزاد هم هستند و عصر دین جمع شده و بگذاریدش کنار. آگوست کنت مگر نگفت عصر دین، عصر فلسفه، عصر علم؟ حالا عصر علم است دیگر! دین یعنی چی؟ انقلاب اسلامی ایران رخ داد و گفت «إِلَّا اللهُ»! «لا إِلَهَ» درست است، تمام آن إله ها را بریزید دور، همه را بشکنید، همه را آتش بزنید؛ «لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ». این انقلاب یک تحول عظیم در دنیا ایجاد کرده است. متأسفانه جزء نگرى بدبختی ماست، هم در تحلیل تاریخ و هم در تحلیل سیاست. من نمیخواهم بحث دفاع از انقلاب را مطرح کنم که البته دفاع از این انقلاب وظیفه شرعی هر کسی است که به رسالت محمدی باور راستین دارد. من اصلاً نمیخواهم این بحث را بکنم. نمیخواهم بحث فضای واقعی و فضای ادراکی را بکنم که چگونه در فضای ادراکی دارند این انقلابی که در واقعیت پیروز شده است را شکست میدهند! ولی اساساً انقلاب اسلامی ایران خط کشید روی إلحاد در مقیاس جهانی! دیگر الان بوش رئیس جمهور آمریکا هم میگوید من کاتولیک هستم، دروغ هم میگوید او که اصلاً بی دین است! تازه کاتولیک هم نبوده پروتستان بوده. می‌رود دست پاپ را می‌بوسد! چه اتفاقی در دنیا افتاده که دست پاپ را می‌بوسد؟ اینها که میگفتند عصر دین سپری شده؟ چی شده و چه اتفاقی افتاده است؟ رئیس جمهور روسیه هم میگوید توهین به قرآن جرم است. چرا؟ چون اسلام و قرآن و انقلاب اسلامی تبدیل به یک پدیده جهانی شده. من و شما قدرش را نمیدانیم. مثل یک بچه پنج ساله که الگنو به دستش کردند و زنی به سراغ او می‌رود و میگوید بیا این آدامس را بگیرد و الگنو را به من بده. دارند در می‌آورند دیگر! آدامس چیست؟ یک دعوت به اروپا، یک اقامت، یک پذیرش. الگنو چیست؟ یک انقلاب.

جمع بندی

همه این بحث ها را در کنار هم بگذارید.

از آن طرف من خدمت شما عرض کردم که انقلاب صنعتی زمینه یک انقلاب جهانی را فراهم کرده و ساز و کارهای یک دولت جهانی را به وجود آورده. همچنین عرض کردم بی عدالتی در دنیا وجود دارد، قطب شمال و جنوب وجود دارد، ۸۰ درصد ثروت جهان دست ۲۰ درصد مردم جهان است و ۲۰ درصد ثروت جهان در اختیار ۸۰ درصد جمعیت جهان است ولی این جمعیت، جمعیت مردم قرون وسطی نیست که بشود راحت آنها را متقاعد ساخت، بلکه خیلی از اینها آموزش دیده اند و سطح فکرشان بالا رفته است، اینها آماده یک انقلاب هستند. از این طرف هم عرض کردم از این ۶ انقلاب، ۵ انقلاب انگلیس، آمریکا، فرانسه، روسیه و چین گفتند «لا إِلَهَ» و ششمی گفته «إِلَّا اللهُ»! یک «لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» از گلوی ۶ انقلاب در دنیا منتشر شده. دنیا متوجه شده که فراطبیعت یک واقعیت است. دنیا متوجه شده که آن خدایی که ما آنها را آفریده بودیم باید شکسته شوند. دیگر کسی به آنها افتخار نمیکند و نمیگویند من آتش پرست یا بت پرست هستم. آن خدایی که ما را آفریده است را باید بشناسیم. این زمینه جهانی هم به وجود آمده است. این بدین معنا نیست که جبراً این انقلاب اسلامی پیروز خواهد شد، جبر در تاریخ وجود ندارد، این به این معنا هست که زمینه پیروزی وجود دارد، به شرطی که من و شما بدانیم که کی هستیم، کجا هستیم و چکار باید بکنیم. بدانیم کی هستیم و وارث چه گذشته ای هستیم، چه فرآیندهایی در گذشته وجود داشته و کار را به اینجایی رسانده که ما در آن هستیم و در این موقعیت بین المللی و جهانی حضور داریم. از جزء نگرى خارج بشویم و کل صحنه را ببینیم. جزء نگرى آفت هرگونه تحلیل و بینش درستی است. مثل سربازی که در میدان جنگ فقط دو قدمی خودش را ببیند، ۵۰۰ متر آن طرف تر قرارگاه دشمن را نبیند، ۱۰۰ متر آن طرف تر آتش دشمن را نبیند و فقط جلوی پایش را ببیند، اینکه نمیتواند بجنگد! آن کسی میتواند بجنگد که کل میدان و صحنه را بتواند ببیند و پیش برود.

خب تمام این بحث ها به بهانه اسلام و سکولاریسم از آغاز تا امروز بود. امیدواریم که در حد خودش این کتاب خدمتی کرده باشد.

آیا خوانش شما از غرب همان نگاهی است که غرب را نسخه تکامل یافته اسلام میداند؟

انتهای آوری نگاه
به آستان آینده

سوال: در هفته اول از خدمتتون پرسیدم که در کنشگری تمدنی آیا به بحث تجویز میرسیم یا خیر و در انتهای جلسات به جمع بندی ای که از موضع شما رسیدم این بود که شما به نوعی تفصیل ایده هده بضاعتنا ردت علینا قائل هستید. این ایده ای که غرب همان چیزی است که ما داشتیم و به خودمان دارد برمیگردد.

استاد: نه من اصلا این حرف را نزد. ابوسفیان ما نیستیم و اصلا ادعا نداریم که ابوسفیان از ماست. ابوسفیان متعلق به جریان الحادی و ناخودآگاه و ناخداآگاه تاریخ است. ما عرض کردیم که این جریان رفت به شبه جزیره ایبری و در اروپا منتشر شد و نتایج آن به مدرنیته و رنسانس انجامید ولی اینها ربطی به ما ندارد چون ابوسفیان ربطی به ما ندارد. اینها ما نیستیم.

سوال: منطق شما به نوعی بود که مظاهر مدرنیته را اکثرا همراهی میکنید.

استاد: نه من تحولات ملازم انقلاب صنعتی را گفتم نه مدرنیته.

سوال: اکثر آنها مثبت دانسته شد و همراهی شده بود.

استاد: بله مثبت است، تحولات ملازم انقلاب صنعتی. مدرنیته یعنی انکار خدا، از مدرنیته مارکسیسم درآمده، از مدرنیته جبر تاریخ درآمده، دیالکتیک درآمده، اومانیزم درآمده، فمینیسم و کاپتالیسم درآمده و ما مخالف همه اینها هستیم.

سوال: ولی در لوازمی که فرمودید اینها نبود.

استاد: اینها لوازم آنها نیست اصلاً! شما دهن دارید یا نه؟ ابوسفیان هم دهن داشت. پس لازمه ناخودآگاهی دهن است؟ من ماشین را گفتم، گفتم انقلاب صنعتی باعث شد که تولید انبوه به وجود بیاید. این ربطی به الحاد و ایمان ندارد اصلا.

سوال: به مدرنیته ربط دارد یا خیر؟

استاد: خیر از نظر فلسفی به مدرنیته ربط ندارد. به دنیای مدرن از نظر صنعتی ربط دارد. اینها را باید تفکیک کنید از هم و نمیتوانید یک آش شله قلمکار درست کنید و اسم آنرا مدرنیته بگذارید. وقتی که میگویید مدرنیته باید بگویی چه وجهی از آنرا میگویید؟

سوال: کلیت آنرا میگوییم

استاد: نه کلیت آن قابل تفکیک است؛ وقتی که میگویید مدرنیته، در صنعت یک چیز میشود، در تولید یک چیز میشود، در سیاست اجتماعی یک چیز میشود، در سیاست فرهنگی یک چیز میشود. اما به طور کلی آنچه که انسان مدرن را آفریده است که اصالت طبیعت، اصالت لذت و اصالت قدرت است مورد انکار ماست. ما با این انسان مخالفیم چون او با ما مخالف است. میان ما و این انسان ناخودآگاه و ناخداآگاه هیچ نوع آشتی ای نمیتواند اتفاق بیفتد، تا موقعی که اصرار دارد بر ناخودآگاهی و ناخداآگاهی. اما اینکه گفتیم تحولات ملازم انقلاب صنعتی اینهاست ربطی به آن آدم ندارد. آن آدم همین بود قبل از انقلاب صنعتی، ببینید چقدر جنایت کردند به عنوان خلفای اموی و عباسی! کم جنایت کردند؟ همین جنایت هایی که امروز دارند به عنوان امپریالیسم جهانی میکنند. اینها ربطی به ماشین ندارد.



اگر سقیفه معلول مشکلات جامعه اسلامی است کنش فعال پیغمبر نسبت به جلوگیری از سقیفه و عدم وجود چنین کنشی در برخورد با امویان چگونه توجیه میشود؟

سوال دوم: درباره اینکه گفتید سقیفه معلول است و علت نیست و برخوردهایی که پیغمبر ناظر به جریانات اموی و ابوسفیان داشتند سوال داشتم. وقتی درباره سقیفه صحبت میکنیم، یک سری از کنش هایی که پیغمبر دارد، کاملاً مشخص است که ناظر به کارهای سقیفه است مثل اینکه میفرمایند کاغذ و قلم بیاورید تا من بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید و اینکه لشکر اسامه را میفرستد تا همچنین اتفاقی نیفتد. پیغمبر یک کنش فعالی نسبت به جریان سقیفه داشتند ولی وقتی ناظر به جریان اموی و ابوسفیان صحبت میکنیم، با اینکه از نظر شما جریان خطرناک تر و بزرگ تر و فعال تر است، می بینیم که پیامبر در یک جنگی لشکر به اینها میدهد، خالد بن ولید را و ابوسفیان را میفرستد، غنیمت به آنها میدهد. کنش صریح و فعالی از پیغمبر در مقابله با اینها در زمان حیاتشان شاهد نیستیم. دلیل چنین چیزی چیست و اینکه آیا این برداشت صحیح است؟

استاد: فرمایش شما دو بخش داشت؛ یک بخش اینکه آیا سقیفه معلول است یا عامل؟ من عرض کردم معلول است. شما در فرمایشاتتان فرمودید که پیغمبر تصمیم گرفتند که نامه بنویسند یا اینکه سپاه اسامه را از مدینه خارج کنند، با نخبگان مدینه. این نشان میدهد که پیغمبر نگران سقیفه بودند. خب بله پیغمبر نگران بودند. چطور شد که نامه پیغمبر نوشته نشد؟ یک نیرویی وجود دارد دیگر. از نظر فرد میدانیم، به اسامی کار ندارم ولی یک قدرتی و جریانی وجود داشته که قبل از سقیفه در مقابل اراده پیغمبر ایستاده است. ما داریم آنرا میگوییم. نکته دوم اینکه فرمایش شما این بود که ما در سیره نبوی می بینیم که برخی فرصت ها به برخی از چهره هایی داده شد که این چهره ها پس از پیغمبر راه و رسم خوبی را پیش نرفتند. نمونه اش خالد بن ولید است، البته او در زمان خود پیغمبر هم میدانید که او کوه احد را دور زد و از پشت سر حمله کرد، اینها این بودند. آن پاسخی که به ذهن من میرسد و عرض میکنم و ممکن است آقایان علما پاسخ های بهتری داشته باشند، من پاسخ خودم را عرض میکنم که شاید درست باشد و شاید نباشد و شما جوان هستید و میتوانید پاسخ های بهتر را به دست بیاورید. من در ابتدای کتاب نخستین رویارویی های اسلام و سکولاریسم یک بحثی دارم درباره استراتژی. آنجا عرض ما این است که پیغمبر دو استراتژی داشتند که یکی کوتاه مدت و دیگری بلند مدت بود اما هر دو استراتژی های مهم و بزرگی بود. کوتاه مدت آن ظرف ۱۰۰ سال به نتیجه رسید و الان پیروز شده ولی دراز مدت آن هنوز به نتیجه نرسیده. استراتژی اول تثبیت قرآن در تاریخ بود. یک حوزه تمدنی ایجاد شود که قرآن را در تاریخ تثبیت کند و این اتفاق افتاد. چگونه؟ با همگرایی هایی که میان قبایل عرب ایجاد شد، حالا چه این قبایل واقعا ایمان آوردند و چه تحت شرایط امنیتی و سیاسی روز ایمان آورده بودند. ما می دانیم که قبیله سقیف وقتی که ایمان آورده بودند ظاهراً، پیغمبر دستور دادند که ابوسفیان تخریب کرد آنجا را، اینجا کاملاً نشان داد که از بت پرستی جدا شده است. البته ابوسفیان هم ظاهراً به مغیره بن شعبه این مأموریت را واگذار کرد و او هم افراد خودش را مسلح کرد و رفت بتکده را تخریب کند که زنان و چه بسا مردانی هم در آنجا بودند، نفرین میکردند مردانشان را که چرا از بت های ما حمایت نمیکنید؟ یعنی اینطور نبود که یک جامعه همگن به وجود بیاید. قبیله اسلام آورده ولی باز برای بت هایش گریه میکند. یک قدرتی ایجاد شود که بتواند مرکز جزیره جهانی را بگیرد، یعنی جایی که ما هستیم، آسیای غربی و آفریقای شمالی که حالا دامن گسترده به اروپای جنوب غربی و یک تمدن ایجاد شود اینجا که در داخل این تمدن هزاران مدرسه ساخته شود و هزاران تفسیر نوشته شود و هزاران مفسر و محدث به وجود آید و الان در هر جای کره زمین نگاه کنید قرآن هست. حتی مثلاً پسر سرمایه دار مشهور امریکایی، ادواردو آنیلی به کتابخانه کنگره امریکا میرود، کتاب را میخواند و مسلمان میشود. برای این استراتژی لازم بود که قبایل عرب متحد شوند. لازم بود که از همه ظرفیت ها استفاده شود. من اینطور میفهمم که آن سیاست کنشگرانه مثبت پیغمبر با چهره هایی که معلوم بود خیلی دل به اسلام ندارند، نتیجه اش در تثبیت قرآن در تاریخ ظاهر شد. به گمان و حدس من وگرنه پیغمبر با ایماء و اشاره نشان دادند که اینها را میشناسند. چرا پیغمبر پس از جنگ حنین به ابوسفیان ۱۰۰ شتر دادند؟ نظر شما چیست؟ چون پیغمبر میدانستند که ابوسفیان اصلاً به خدا ایمان نیاورده است. اگر کسی به خدا ایمان بیاورد که منتظر بهشت است و شتر نمیخواهد! چرا به ابوذر و سلمان و مقداد ندادند؟ چون اینها شتر نمی خواستند، نباید هم میخواستند. این آدم (ابوسفیان) دنیا را میخواست، اما همین آدم بالاخره در آن جنگ، به هوای گسترش قلمروی آینده خودش البته، یک چشم را هم از دست میدهد. اینطور میفهمم قضیه را



پیشگام
آینده

و فکر میکنم اقدامات حضرت رسول را بدون در نظر گرفتن این دو استراتژی نمیتوان درک کرد. چرا پیغمبر دستور میدهند که آیات برائت را از ابابکر بگیرند و حضرت علی بخوانند؟ این برای استراتژی دوم است. چرا پیغمبر در غدیر اینطور خودشان را به خطر می اندازند و ولایت حضرت علی را اعلام میکنند؟ برای استراتژی دوم است؛ جهان طراز قرآن. جهان طراز قرآن با مشارکت افرادی که به قرآن ایمان راستین ندارند _ اینجا هیچ تعریضی به صحابه ندارم و مقصودم همان کسانی است که با پیغمبر جنگیدند یعنی همان ابوسفیان و خالد بن ولید، نمیتوانند جهان طراز قرآن را بسازند. البته ممکن است پاسخ های بهتری وجود داشته باشد که شما خودتان از محضر اساتید استفاده کنید.

نسبت یهودیت و امویان چیست؟

سوال سوم: یک برداشتی از صحبت شما داشتم که میخواستم ببینم درست بوده یا اگر غلط است تصحیح بفرمایید. من دیدم شما در این چند جلسه یک مانوری روی مسیحی ها داشتید اما یک مقداری خلأ اینرا دیدم که از یهودیان چیزی گفته نشد. یعنی در این فرآیند تاریخی ای که اتفاق افتاد، آیا یهودی ها همراه و هم نظر و همکار ابوسفیانی ها بودند یا اینکه نه؟

استاد: عرض کردم که اینها بالاتر از همراه و هم نظر بودند، اینها متحد بودند. اولین اتحادیه عرب در جنگ خندق تشکیل شد که معیار آن اشتراک دینی نیست چراکه یهودیان و قریش و قطفان دین های مختلفی داشتند. قریش و قطفان بت پرست بودند و یهودیان مدعی بودند از حضرت موسی پیروی میکنند. به نوعی شبیه همین اتحاد عرب فعلی برقرار بود. اینها با پیغمبر جنگیدند و بحث بحث اتحاد نظامی است. همچنین عرض کردم که در شام هم اینها را در کنار هم می بینیم و در مصر هم در کنار هم می بینیم، در شبه جزیره ایبری هم در کنار هم می بینیم و امروز هم در کنار هم می بینیم. اما خب مرکز ثقل بحث ما یهودیان نبودند چون موضوع ما امویان بود.

سوال: پس درست متوجه شدم که اینها یکی بودند

استاد: متحد بودند بله الان هم متحد هستند، الان هم در مقابل مسیحیان باهم یکی هستند. همین الان توهین به حضرت مسیح مجوز دارد، توهین به قرآن مجوز دارد اما توهین به تورات را دیده اید؟ دیده اید علیه حضرت موسی فیلم بسازند؟